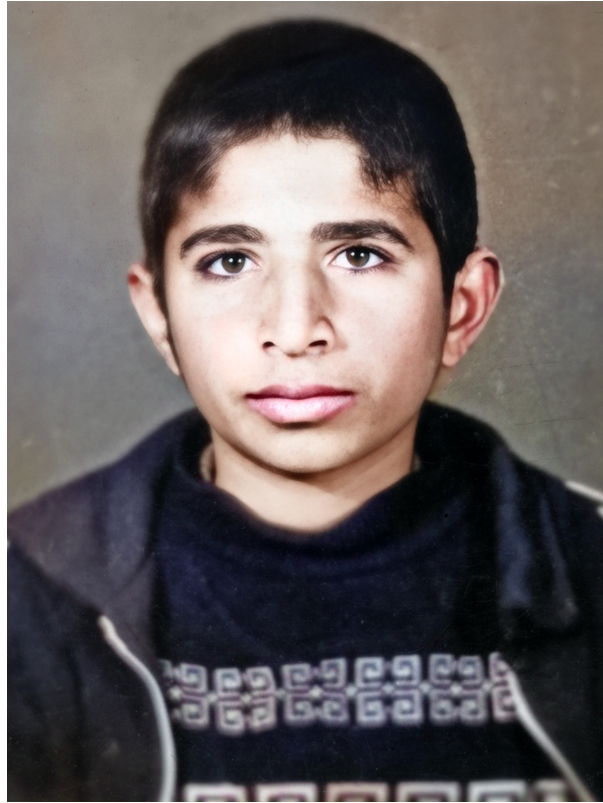


## شهید سید مجید عسکری



از بشارت علی  
سماحه جامع سرداران و دوزخ شهادتستان بوخهر

نام پدر	عبدالحسین
تاریخ تولد	۱۳۴۸/۰۶/۲۵
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۸/۱۲
محل شهادت	عین خوش
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	درودگاه

## زندگینامه

در سال ۱۳۴۸ در روستای کوچک درودگاه از توابع شهرستان دشتستان استان بوشهر به دنیا آمد.

اولین فرزند خانواده بود.

چهار برادر و یک خواهر کوچکتر از خودش داشت.

پدرش آن زمان برای بهبود اوضاع معیشت خانواده مجبور بود تمام سختی‌ها و مشکلات را پشت سر بگذارد و برای انجام کار ساختمانی به کویت برود.

بیشتر مردان روستا کارشان همین بود.

زن و بچه را به امید کسب و کار بهتر به خدا می‌سپردند و جانشان را کف دست می‌گذاشتند و به صورت غیرقانونی به کویت می‌رفتند.

سید مجید که به دنیا آمد پدرش یکبار دیگر به کویت رفت.

سه سالی طول کشید و وقتی برگشت، اوضاعشان بهتر شده بود بنابراین تصمیم گرفت دیگر هیچ وقت خانواده را تنها نگذارد و با توجه به تجربه‌ی خوبی که در امر ساختمان‌سازی به دست آورده بود، کارش را در شهرستان خودشان شروع کرد و توسعه داد.

مجید چهارساله حالا صاحب یک برادر دیگر به نام جلیل شده بود. جلال و جواد و اسما و محمد هر کدام با اختلاف سنی دو سال به دو سال به جمع خانواده‌اش اضافه شدند و وظایف مجید روز به روز سنگین‌تر می‌شد.

از همان کودکی به مادرش می‌گفت: (مادر جان من که فعلاً خواهری ندارم که مثل دختر خاله‌هایم کمک حال تو باشند، پس خودم همه‌ی کارهایت را می‌کنم که غصه‌دار و خسته نشوی.)

تمام کارهای منزل اعم از گاوداری و علوفه چینی و مزرعه‌داری و شست و شوی لباس‌های بچه‌ها به دوش خودش بود.

وقتی هم برادرهایش بزرگ‌تر شده بودند خودش تقسیم کار کرده بود و با مهربانی از آنها می‌خواست که هوای مادرشان را داشته باشند و باری از روی دوش او بردارند.

فصل رسیدن هندوانه که می‌شد، مجبور بودند شب‌ها در مزرعه بخوابند تا محصولشان مورد دستبرد دزدان قرار نگیرد.

معمولاً این کار بر عهده‌ی فردی پا به سن گذاشته و قوی بود تا بتواند در مقابل دزدی و دعوا و حمله شغال و گراز و روباه از خودش دفاع کند.

اما مجید که آن موقع‌ها ده یازده ساله بود، بر خلاف خواست مادرش، خودش این مسئولیت را به عهده گرفته بود. چنان شجاع و نترس بود که کسی جرئت نمی‌کرد به مزرعه‌ی آنها نزدیک شود و خودش نیز از حیوانات و

آدمی ترسی نداشت!

سال ۵۹ بود که صدام متجاوز به ایران حمله کرد. سید مجید هم مثل خیلی از نوجوانان و جوانان رشید و شجاع آن زمان در مقابل این تجاوز، آرام و قرار نداشت و آرزوی او شده بود دفاع از مملکت و ناموس.

در همان سن کم به بسیج روستا پیوست و در تمام جلسات شرکت می کرد و به هر نحوی شده بود با دیگر نوجوانان و جوانان روستا خودشان را آماده‌ی مقابله با دشمن می کردند.

در همان حال از وظایف خودش در قبال خانواده غافل نبود!

تمام مسئولیت‌هایش را در کنار درس و مدرسه و بسیج و... انجام می داد و به شدت هوای مادرش را داشت.

سال ۶۱ بود که بالاخره با دست بردن در شناسنامه اش و دوسال بزرگ تر کردن خودش و بدون اجازه و اطلاع خانواده، راهی جبهه‌های جنگ حق علیه باطل شد.

شب همان روز خانواده متوجه رفتنش شدند و پدرش به سرعت خودش را به منطقه رساند و مجید و چند تن از دوستان هم سن و سالش را به روستا برگرداند.

مجید به شدت افسرده و ناراحت بود.

در همان روزها یکی از دوستان بسیجی اش که در روستای مجاورشان زندگی می کرد و به خاطر مخالفت خانواده اش از جبهه برگردانده شده بود، با موتور تصادف کرد و فوت شد.

مجید با همه‌ی غصه‌هایش پیش مادر می رود و با این استدلال که اگر قسمت من مرگ باشد، چه بهتر که در جبهه باشم و به شهادت برسم، نه اینکه با مرگ طبیعی و تصادف بمیرم، مادر را راضی به رفتنش به جبهه می کند و مادرش همان جا با رضایت کامل اجازه می دهد که مجید برای بار دوم به جبهه برود.

پدر که خبردار می شود، دوباره برای برگشت فرزند، راهی جبهه می شود ولی مادر مجید مجابش می کند که این کار را انجام ندهد و بگذارد مجید به آرزویش برسد.

سید مجید به همراه تیپ امام سجاد به جبهه‌ی عین خوش در استان ایلام اعزام می شود و در همان سال در کنار دیگر همزمانش در حمله‌ی محرم ۲ به فیض شهادت نائل می شود.

ولی به خاطر سنگینی حمله و تلفات آن، پیکر مطهر مجید و تنی چند از همزمانش مفقود می شود و پدر مادر سال‌ها در حسرت دیدن فرزندشان چشم به راه و امیدوار می مانند و بالاخره این انتظار در سال ۶۸ به پایان می رسد.

همه اسرا به وطن باز می گردند و سید مجید بر نمی گردد و خانواده دیگر کورسوی امیدشان به برگشت میوه‌ی جانشان را از دست می دهند و مجدد به امید نشانی از فرزند شهیدشان می مانند.

پدر در سال ۷۴ با همه‌ی چشم‌انتظاری، چشم از جهان فرو می بندد و مادر حالا در با غمی سنگین تر به انتظار تکه استخوانی از فرزند شهیدش شب و روز را می گذراند.

بالاخره آن روز می‌رسد.

انتظار مادر به پایان می‌رسد.

مادر به همراه خانم‌های روستا، مشغول غبار رویی و آماده سازی مسجد امام حسین، جهت مراسم ایام محرم هستند.

اکیپی از بنیاد شهید به منزل می‌آیند و وقتی متوجه می‌شوند مادر سید مجید در مسجد حضور دارند، برای دادن خبر به آنجا می‌روند.

مادر سید مجید مثل کسی که منتظر شنیدن خبری باشد، با دیدن آن‌ها متوجه می‌شود و در کمال آرامش کارها را انجام می‌دهد و به منزل بر می‌گردد.

قیامتی بر پا شد.

سید مجید سیزده ساله به خانه بر می‌گردد تا در جوار پدر آرام بگیرد و مرهمی بر دل غمدیده‌ی مادر باشد.

بالاخره روز موعود رسید.

روز هفتم محرم.

سید مجید بر روی دوش مردم روستا تشییع می‌شود.

شور عجیبی بر پاست.

حال و هوای آن روز قابل توصیف نیست.

آرامش و برکتی با خودش به همراه دارد نگفتنی!

پیکر مطهر را به امام زاده‌ی روستا می‌برند.

مادر و برادرها برای وداع آخر حاضر می‌شوند.

مادر با تمام وجود، حضور فرزندش را حس می‌کند.

آن پاره استخوان‌ها جان می‌گیرند و مادر با تمام وجود پذیرایش می‌شود.

و بالاخره سید مجید در مزار شهدای روستا آرام می‌گیرد.

## وصیت نامه

با سلام و درود به ارواح طیبه شهدا و سلام و درود به یاران دین و قرآن کریم. اینجانب سید مجید عسکری ساکن روستای درودگاه برازجان خدای سبحان را شاگردم که توانسته‌ام جرعه‌ای از دریای محبت و رحمت حضرت حق را شکر گویم و اکنون به یاری پروردگار به منظور جهاد اکبر به جبهه حق علیه باطل و مقابله با صدام و صدامیان راهی جبهه می‌گردم و تا به یاری دیگر عزیزان رزمنده بشتابم و به ندای حسین زمان خمینی کبیر لبیک گفته و به فرموده امام حسین علیه‌السلام که در ظهر عاشورا فرمود (هل من ناصر ینصرنی) آیا کسی هست که مرا یاری کند پاسخ مثبت داده باشم با رضایت تمام فامیل و اقربا و آگاهی کامل خویش در این راه مقدس قدم می‌گذارم و به امید پروردگار پیروزی از آن لشکر اسلام است. دوستان عزیز و همنشینان مهربانم اگر نتوانستم در زمان با شما بودن برایتان برادری شایسته و مهربان باشم و خدمتی که شایسته مقام والای شما باشد برایتان انجام دهم مرا حلال کنید ای مادر مهربانم اگر شهادت نصیبم گردید در فراقم صبر پیشه کن و زینب گونه مقاوم و استوار بمانید و در پایان از کلیه دوستان و خویشان می‌خواهم اگر بر قبرم گذر نمودند حمد و ثنای خداوند بزرگ را فراموش نکنید به امید پیروزی رزمندگان اسلام بر کفر جهانی انشا الله خداحافظ.

والسلام سرباز کوچک اسلام سید مجید عسکری.

خداحافظ ۲۵/۲/۶۱



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران